



دکتر سید محمد دبیر سیاقی

حکایتی از دهخدا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار جامع علوم انسانی

در سال ۱۳۲۵ قمری امیراعظم حاکم گیلان مرحوم افصح المتکلمین مدیر روزنامه خیر الکلام رشت را به علی و ظاهرا باستناد عدم رعایت موازین قانون مطبوعات (که هنوز به تصویب مجلس نرسیده بوده است) چوب می‌زند. روزنامه های تهران و از آن جمله صور اسرافیل از واقعه مطلع می‌شوند و مرحوم دهخدا در شماره ۱۷ روزنامه صور اسرافیل (پنجشنبه ۲۱ شوال ۱۳۲۵) در مقاله با عنوان «چرند بزند» بدنبال مسحت معروف خود که چنین آغاز می‌شود: «مردود خدا رانده هر بنده آقبلائی...» بی‌آنکه نامی از امیراعظم ببرد زیر عنوان «مکتوب محرمانه» اعمال او را مورد انتقاد قرار می‌دهد و با همان شیوه طنز آمیز خاص خود بر دو صفت بارز وی که بهلوانی و زورخانه کاری و سرسپردگی به طریقه جوانمردان و لوطیان باشد تکیه می‌کند و بر دلخواب وی ضربه وارد می‌آورد تا زخم کاری تر افتد و از زبان همطرازان و هم‌مسلمان بهلوان و جوانمردش سرزنشها و عتابها در عاجزگشی و مظلوم جزائی وی به قلم می‌آورد و مشروطه خواهی و هواداری او را از آزادیخواهان ناشی از دیا و دورویی می‌نمایاند. آنگاه در پایان مکتوب وزرای علوم و عدلیه را مخاطب می‌سازد و بدرفتاری

در سلسله مقالاتی که دوست ارجمند آقای اسرج افشار موشکافانه و به انکاء اسناد موجود درباره زندگی مرحوم دهخدا نوشته‌اند و در شماره های خرداد و تیر و مرداد و شهریور و مهر سال جاری درج شده است نکات تازه و جالب بسیار بود و گوشه های تاریخی از اوایل زندگی آن آزاده مرد و وطن پرست ادیب شاعر لغوی و یکی از انسان های والای قرن اخیر را روشن می‌ساخت و از آن جمله اشارتی بود به آشنائی و ارتباط دهخدا با امیراعظم ، نصرت الدین میرزا فرزند وجیه الدین میرزا برادر نواده عین الدوله که مقارن تشکیل شدن مجلس شورای ملی اول حاکم گیلان بوده است و به شرحی که در همان مقالات آمده است پس از بمباردمان مجلس به اروپا رفته و با مشروطه طلبان و آزادیخواهان تبعیدی و مبارزان با محمدعلی شاه ارتباط یافته و آنان را مدد مالی رسانده است و دهخدا آنجا و سپس در استانبول با او دمخور بوده است. اما نکته ای که نگارنده بر مطالب مقالات فوق از این لحاظ می‌خواهد بیفزاید سابقه قدمت برخوردار و آشنائی مرحوم دهخدا با امیراعظم است بر حسب تقریر خود دهخدا و مندرجات روزنامه صور اسرافیل بدین شرح:

حاکمان نوی امیراعظم را باروزنامه نویسان آن هم به انکاء قانون به تصویب نرسیده، از بی توجهی و مسئولیت نشناسی آنان می داند و می گوید چوب زدن آدمیان به هر حال و در هر طریقه مخالف اسلام و انسانیت است.

انتشار این مقاله با آن مقدمات یعنی آن مسطح کوبنده و حمله ها که غیر مستقیم بر همانیات و اعتقادات امیراعظم کرده بود خاصه اینکه شاید باطنش هم خالی از میلی به آزادیخواهان نبوده است او را سخت آشفته و منقلب می کند و برای چاره و جلوگیری از ادامه نیافتن حمله های بر تائیر مقالات صوراسرافیل به مراد خود متوسل می شود تا به طریقی منتقد یعنی دهخدا را سر جای خود بنشانند.

مراد این امیراعظم مردی بوده است وارسته و پاکباز به نام عزیزالله میرزا و معروف به آقا عزیز که مریدان بسیار از هردست و طائفه داشته است و او بهلوان داودنامی را از میان مریدان مامور تنبیه دهخدا می کند.

مرحوم دهخدا برای نگارنده حکایت کرد که از پیام امیراعظم و نصمیم آقا عزیز مرا مطلع ساختند. دانستم که مریدان و سرسپردگان چون به کاری برخیزند تا پایانش نیکشند از پای ننشینند، و به عبارت بهتر ماموریت بهلوان داود ممکن بود که بنا بود شنیم منتهی گردد و با محاکمه ای که مجلسیان از من کرده بودند و بیروز از آن بیرون آمده بودم مثقالی هفتصد دینار فرق داشت. متوجه شدم که به فوریت باید چاره ای بیندیشم لذا همان ساعت از مرحوم میرزا قاسم خان یکی از دو مدیر صوراسرافیل خواهش کردم که بامن برای ادای نذری که دارم به حضرت عبدالعظیم بیاید و او پذیرفت و با درشکه ایشان آنجا رفتیم و پس از زیارت و صرف نهار بتهران برگشتیم. در مراجعت گفتم که کاری هم در کوچه سادات اخوی سرچشمه دارم. (چه میدانستم که منزل آقا عزیز در سرچشمه و در این کوچه واقع است) پس با موافقت میرزا قاسم خان وارد منزل آقا عزیز شدیم، حیاطی بود با حوض آبی در وسط و درو بر روی در بلکانی که باطاقی منتهی می شد. باطاق رفتیم، خوانچه ماندی در وسط اطاق نهاده بودند که در آن کیسه نوتونها و جیب های متعدد بود و وعده ای هم از مریدان و دانشمندیها گرد خوانچه بحالات مختلف نشسته بودند، دری از این اطاق به اطاق دیگری باز می شد و آقا عزیز در اطاق دوم بود، به آن اطاق هدایت شدیم، آقا عزیز در صدر اطاق نشسته بود و چندتن دیگر از مریدان گرد وی بودند. سلام کریم و من رفتم کنار دست او نشستم و اشاره کردم میرزا قاسم خان هم در جانب دیگر او نشست. البته کسی از اسم و رسم و مقصود ما سؤال نکرد زیرا در خانه جوانمردان رسم نیست که از علت آمدن سؤالی بکنند، پس از چند دقیقه روبه آقا عزیز کردم و گفتم ما از راه دور آمده ایم و چیزی نخورده ایم، اگر ممکن است دستور دهید نان و پنیری برای ما بیاورند. آقا عزیز به یکی از حاضران گفت برو بین حاضر چه داریم بیاور. او رفت و پس از زمان کوتاهی قدری نان و پنیر و ماست آورد و نزد من نهاد من لقمه ای برداشتم و از میرزا قاسم خان که در حیرت و شگفتی فرو رفته بود خواستم که او هم لقمه ای بردارد و بخورد. پس از آن روبه آقا عزیز کردم و گفتم: باشما کار محرمانه ای دارم، گفت: حاضران همه محرم من هستند می توانید با بودن آنها حرف خود را بزنید. گفتم بله، ولی از نظر خودم کار محرمانه است. سر برداشت و به حاضران گفت: بچه ها چند لحظه به آن اطاق بروید. چون آنان رفتند گفتم من میرزا علی اکبر خان دهخدا هستم. با کمی تغییر حالت و تندی گفت: شما که کار خود را کردید، دیگر از من چه می خواهید؟ می توانید بروید، آزادید (و البته مرادش این بود که قبل از معرفی خود نان و نمک او را خورده بودیم و بر طبق

آئین جوانمردی دیگر نمی توانست خود یا مریدانش به من آسیب برسانند). گفتم از خود ایمن شده ام اما حالا من باشما کار دارم. دهخدا در دنبال تقریرات خود افزود که تحقیق کرده بودم این مرد را در دوره ناصرالدین شاه و در سوء قصدی که بجان وی شده بود، بناحق مقصر شناخته بودند و انگشتان دستش را قطع کرده بودند و او همیشه دستهای خود را زیر عبا از مردم پنهان نگاه می داشت و شرمزده بود. با آن شور و وطن پرستی و نیروی جوانی و حضور ذهنی که داشتیم در شرح مظالم و مفساد استبداد شمه ای بیان کردم و او را متوجه ساختم که قطع دستش معلول بیداد و ستم و بی عدالتی و خودسری است گفتم وارسته ای چون تو با اینهمه مقام معنوی و مریدان با ارادت قلبی چرا باید از یک اشتباه و بی عدالتی عمری خجالت ببرد و چون دزدان دستان بی انگشت خود را از آشنا و غریبه مخفی نگاه بدارد. خلاصه آن چنان با او از زشتیهای استبداد و فوائد آزادی و آزادیخواهی سخن گفتم که یکباره دل آگاه و اندیشه روشن و دورنگر و نیت پاک خود را به نهضت مشروطه سپرد و قول مساعدت داد و از آن پس بارها در حوادث مشروطه شاهد بودم که خود و پیروان و سرسپردگانش با زبان و قدم نهضت را یاری می دهند و مخالفان را از میدان به در می کنند.

دهخدا این نیت پاک و عمل خیر آقا عزیز را تحت عنوان «حق شناسی» در شماره ۱۹ روزنامه صوراسرافیل (۲۸ شوال ۱۳۲۵) منعکس می کند و آنجا از مساعدت وی با آزادیخواهان قدر دانی می نماید و در طی آن مقاله بار دیگر، و این نوبت با اسم، امیر اعظم را بر عایت حال ستمدیدگان و حکومت کردن به عدل و انصاف تذکر و تنبیه می دهد، و ظاهرا به دنبال نشر این مقاله دوم است که امیراعظم، آنچنان که در مقاله آقای افشار آمده بود، به مرحوم تقی زاده تلگراف می کند و از «دخو» (دهخدا) گله سرمی دهد و از بی گیری او ناشکیباست و خود را هواخواه نهضت مشروطه و بی علاقه به حکومت و فرمانروائی می داند و بیبرکتاری از آن سمت اظهار تمایل می کند. تاریخ تلگراف مذکور که ۲۱ ذی قعدة ۱۳۲۵ است موبد نظر نگارنده است.

یکبار دیگر دهخدا در مقاله مورخ ۲۴ محرم ۱۳۲۶ با عنوان اصلی «چرند برند» و عنوان فرعی «معانی بیان» که اعمال بسیاری از رجال و سرانمداران ظاهر الصلاح را که دل و زبان یکی ندارند مثل شعر یا مارت معروف مثل گونه «امان از دوغ لیلی» - ماستش کم بود آبش خیلی» قرار می دهد، امیراعظم را با آن نطقهائی که طی سه ماه در مارت بهارستان راجع به منافع آزادی کرده است و تلگرافی که در جهت عکس این اعتقاد به محمدعلی شاه داور به فداکاری مخابره نموده و او را از آرام بودن گیلان و مردمش در حکومت خود آسوده خاطر می داده است، به باد انتقاد می گیرد و او را نیز با این دوگونگی اعتقاد مصداق «دوغ لیلی» معرفی می کند.

پس آشنائی دهخدا با امیر اعظم به قبل از زمان اقامت آن دو در اروپا کشیده می شود و با آنکه وی فردی از خاندان قاجار و در حکومت همانند پدران و طبق معمول حکام زمانه از سختگیری برکنار نبوده است، احتمالا آن کشش باطنی به نهضت آزادیخواهی و کام زدن در طریق طریقت و جوانمردی و تخلق به آداب بهلوانی از یکسو، و روش دهخدا در انتقاد که فقط متوجه سیئات اعمال اشخاصی بوده است نه خود آنان این دو عامل سبب شده باشد که دهخدا غیر معتقد به همه افراد متجاوز حاکم وقت، با این یکی ارادت و گوشه خاطرش را بدو میلی باشد.